

هولوپا

من آیونه ام
در رو باز کنید!

هولوپا
Houpa

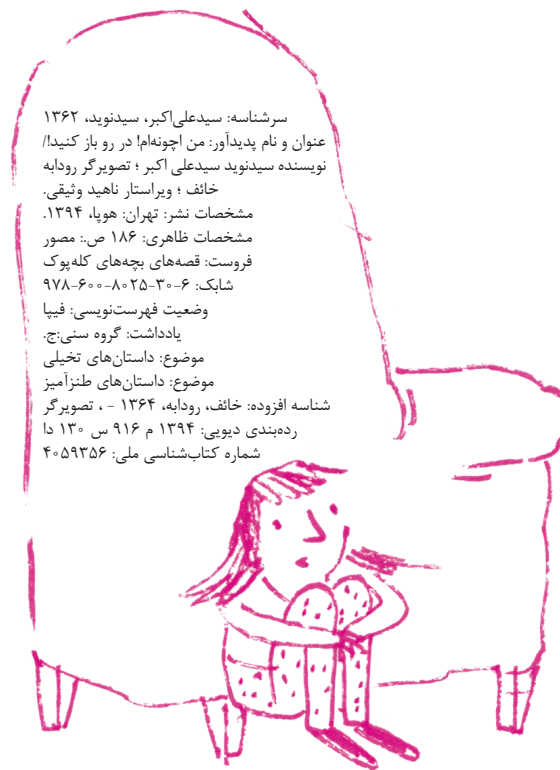


قصه‌های
بچه‌های کلمپوک

من آچونه‌ام در رو باز کنید!

سیدنوید سیدعلی‌اکبر

تصویرگر: رودابه خائف



سرشناسه: سیدعلی اکبر، سیدنوید، ۱۳۶۲
عنوان و نام پدیدآور: من اچونه‌ام! در رو باز کنید!
نویسنده سیدنوید سیدعلی اکبر؛ تصویرگر رودابه
خائف؛ ویراستار ناهید وثیقی.
مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۸۶ ص: مصور
فروست: قصه‌های بچه‌های کله‌پوک
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۳۰-۶
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: گروه سنی: ج.
موضوع: داستان‌های تخیلی
موضوع: داستان‌های طنزآمیز
شناسه افزوده: خائف، رودابه، ۱۳۶۴ -، تصویرگر
رده‌بندی دبویی: ۱۳۹۴ م ۹۱۶ س ۱۲۰ دا
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۰۵۹۳۵۶



من اچونه‌ام در رو باز کنید!

نویسنده: سیدنوید سیدعلی اکبر

تصویرگر: رودابه خائف

ویراستار: ناهید وثیقی

مدیر هنری و طراح جلد: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: الهه جوانمرد

چاپ اول، ۱۳۹۵

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۳۰-۶

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون،
کوچه دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی،
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵
تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵
همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر
هوپا محفوظ است.
استفاده از بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای
نقد و معرفی آن مجاز است.

www.hoopa.ir

info@hoopa.ir



به مامان

برای توت‌فرنگی‌ها و پلاک ماشین‌های پارک‌شده



- ادای من رو در نیار میمون ■ ۹
- برتقال خور نازنازی کوچولو ■ ۱۷
- پیروک‌های هانس و پیتزای پرونی ■ ۲۳
- چرا فیلسوف نشدی؟ ■ ۳۵
- چه جوری آدم مگه غذا می‌خوره بامبو؟! ■ ۴۹
- خاطرات کدوی کله‌فندقی ■ ۵۹
- خورشتِ پسته‌ی طوطی بوکسور ■ ۶۹
- دیکته‌های سخت گوگول‌خان ■ ۷۷
- سبزِ کلم‌پلو و خرِ نانوا ■ ۹۳
- شوخی‌های خرکی هم...؟ ■ ۱۰۳
- شیرین‌پلو و پای آدمیزاد ■ ۱۱۳
- صابون بمال کف پات، دوباره بیا ■ ۱۲۱
- گنجشک دقیق و شماره‌تلفن‌های عجله‌ای ■ ۱۲۷
- من آچونه‌ام! در رو باز کنید! ■ ۱۳۷
- نوشابه رو خودم تنها می‌خورم ■ ۱۴۹
- نون‌خامه‌ای‌های عجیب و میل‌های بافتنی ■ ۱۵۵
- ایران آباد ■ ۱۶۳
- نخودسیاه و طالبی مَشتی ■ ۱۷۵



ادای من رو در نیار میمون

بچه میمون که از خواب پاشد دید مامان میمونش دمش را قلاب کرده به لوستر پذیرایی، آویزان توی هوا و یک روزنامه گرفته دستش، عینک زده و می خواند. بچه میمون یک کاغذ از روی زمین برداشت، یک عینک پلاستیکی زد به چشمش و از نردبان کنار دیوار رفت بالا، پرید دمش را گیر داد به لوستر و آویزان شد توی هوا. مامانش که همه ی این چیزها را زیر چشمی از پشت شیشه های ته استکانی عینکش تماشا می کرد، گفت: «چه کار می کنی هنوز چشم هات باز نشده؟» بچه میمون کاغذش را گرفت جلوی صورتش، ادای مامانش را در آورد و خواند. خیلی با دقت اخم کرده بود و

از روی کاغذش می‌خواند.
مامانش رویش را گرفت به دیوار آن‌ور که بچه‌میمون
نبود و گفت: «این‌قدر ادای من رو در نیار میمون.»
بچه‌میمون گفت: «من ادای تو رو در نمی‌آرم که میمون!
تویی که ادای من رو در می‌آری.»
مامانش پشت دستش را گاز گرفت، گفت: «ااا! من ادای تو
رو در می‌آرم؟ تو که خواب بودی، من داشتم اینجا روزنامه
می‌خوندم. کی اومد ادای اون یکی رو در آورد میمون؟»
بچه‌میمون پشت دستش را گاز گرفت و گفت: «باشه.
خب الان که من دارم اینجا روزنامه می‌خونم، تویی که
داری ادای من رو در می‌آری.»
مامان‌میمون از روی لوستر پرید پایین و رفت روی میز
ناهارخوری نشست، کنترل تلویزیون را با دمش برداشت و زد
کانال یک روشن شد. داشت برنامه‌ی سالاد موز را نشان می‌داد.
بچه‌میمون پرید روی میز و کنترل تلویزیون را از مامانش



گرفت، زد کانال دو که کارتون موزی که گم شد را پخش می‌کرد.
 مامانش گفت: «میمون! چرا این‌طور می‌کنی؟»
 بچه‌میمون گفت: «خب می‌خوام کارتون تماشا کنم میمون.»
 مامانش گفت: «تو که داشتی روزنامه می‌خوندی میمون!»
 بچه‌میمون گفت: «خب بخونم. مگه چیه؟»
 مامانش گفت: «مگه چیه؟ ادای من رو در می‌آری می‌گی
 مگه چیه؟ میمون!»
 و آن‌وقت کنترل را گرفت زد کانال یک که سالاد موز داشت.
 بچه‌میمون گفت: «من... آ... دا... ی... تو... رو... در... ن...
 می... یا... رم. میمون! تو ادای من رو در می‌آری.»
 مامانش گفت: «می‌خواهی تلویزیون ببینی دیگه؟ اگه من
 رفتم تو آشپزخونه غذا درست کنم، نمی‌آی تو پَر و پام
 ادای من رو در بیاری که، هان؟ می‌شینی اینجا تلویزیونت
 رو تماشا می‌کنی. خب؟»
 بچه‌میمون گفت: «!! تو هم می‌خواهی بری آشپزخونه؟ منم...»

مامان‌میمون گفت: «نه. من اصراری ندارم برم تو
 آشپزخونه. تو اگه کاری داری برو.»
 بچه‌میمون گفت: «منم اصرار زیادی ندارم برم.»
 مامان‌میمون گفت: «پس اگه اصراری نداری، من می‌رم
 تو آشپزخونه، تو هم لطفاً نیا.»
 بچه‌میمون گفت: «نه دیگه، ببین من می‌خواستم برم توی
 آشپزخونه. تو هم اگه می‌خواهی بیای بیا. فقط ادای من رو در نیار.»
 مامان‌میمون با دمش کله‌اش را خاراند و گفت: «تکلیف
 من رو مشخص کن. چی کار می‌خواهی بکنی الان؟»
 بچه‌میمون گفت: «چی کار به من داری؟ مگه من می‌گم
 تو می‌خواهی چی کار کنی؟»
 مامانش فوت کرد تو هوا، کنترل را کوبید روی میز و
 رفت. بچه‌میمون با چشم دنبالش کرد که کجا می‌رود.
 مامان‌میمون رفت دست‌شویی. بچه‌میمون دوید دنبالش و
 تا مامان‌میمون می‌خواست در را ببند، چپید تو دست‌شویی

و در را بست.

مامان میمون گفت: «چیه میمون؟»

بچه میمون گفت: «هیچی، چیه مگه؟ اومدم دست شویی دیگه.»

مامان میمون ابروهایش را توی آینه نگاه کرد و گفت:

«پی پی پی داری؟»

بچه میمون گفت: «تو داری؟»

مامان میمون گفت: «به من چی کار داری میمون؟ تو

پی پی پی داری یا نه؟»

بچه میمون گفت: «تو خودت بگو.»

مامان میمون گفت: «بله، من پی پی پی دارم. اگه اجازه

بدین شما، من پی پی پی ام رو بکنم.»

بچه میمون گفت: «خب بکن، منم می‌خوام پی پی پی خودم

رو بکنم.»

مامان میمون کف دست پشمالویش را کشید روی لب

بچه‌اش و گفت: «من می‌رم بیرون، تو پی پی پی ات رو

بکن میمون! بعد خواهش می‌کنم بذاریه نفس راحت توی

دست شویی بکشیم ما.»

آن وقت از توی دست شویی بیرون آمد و در را پشت

سرش بست. بچه میمون که توی دست شویی تنها شد،

کله‌اش را با دمش خاراند و از سوراخ کلید بیرون را تماشا

کرد. مامانش پشت در دست شویی ایستاده بود و نوک

دمش را می‌جوید. بچه میمون دمش را گرفت توی دستش

و نوکش را جوید. آن وقت لای در را باز کرد و گفت:

«مامان؟»

مامانش گفت: «هان؟»

بچه میمون گفت: «می‌آی اینجا پهلوی هم، من که دارم

پی پی پی می‌کنم تو ادای من رو دربیاری؟»

مامانش گفت: «نخیرم.»

بچه میمون گفت: «آخه تو این قدر که ادای من رو

در آوردی، من دیگه عادت کردم. می‌آی باز هم ادای من



پرتقال خور ناز نازی کوچولو

هوچی پوچی نشسته بود روی میز آشپزخانه و لب پایین‌اش را شل کرده بود و با لب‌هایش صداهای عجیب و غریبی در می‌آورد. مامان یک پَر پرتقال را از وسط نصف کرد، نمک پاشید رویش و گفت: «دهنش رو باز کنه خوشگل مامان!» هوچی پوچی دهانش را باز کرد. مامان پرتقال را توی دهان هوچی پوچی‌اش گذاشت و گفت: «ای مامان فدای اون لب‌های خوشگلش بشه که این قدر ناز پرتقال می‌خوره پسر من!»

هوچی پوچی گفت: «مامان نگاه کن!» و آن وقت لب‌هایش را پُر از باد کرد و با دست روی آن‌ها کوبید. باد لپش با یک صدای بد که توی دست‌شویی

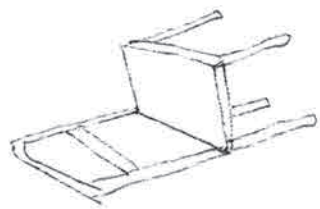
رو دربیاری؟ من آخه تنهایی که دیگه نمی‌تونم که.» مامان میمون ناخنش را جویید. آن وقت در را باز کرد و رفت روی توالت‌فرنگی بزرگ‌ها نشست و گفت: «میمونی دیگه، چی کارت کنم آخه؟» بچه میمون نشست روی توالت‌فرنگی کوچک‌ترها و با خوشحالی گفت: «تو که بیشتر میمون‌تری از من. الان کی داره ادای کی رو در می‌آره میمون؟» مامان میمون گفت: «من دوست ندارم وقت‌هایی که دست‌شویی می‌کنم با کسی حرف بزنم میمون.» آن وقت رویش را گرفت به دیوار و شلنگ آب را برداشت. بچه میمون هم همین کار را کرد.

می‌آید، خالی شد و ریزریزه‌های پرتقال پاشید توی هوا. مامان لپ‌های هوچی‌پوچی‌اش را ناز کرد و گفت: «مامان قربون اون باد لپ‌هات بشه که این‌قدر خوشگل خالی‌شون می‌کنی تو!» هوچی‌پوچی گوش‌های مامان را کشید و گفت: «صدادش رو گوش دادی؟»

مامان دست‌های تیل پسرش را توی دست‌هایش گرفت و گفت: «آره عزیزم! آره قربون اون شکل ماهت بشه مامان! مامان فدای اون صدای ناز باد لپ‌هات بشه که خالی‌اش کردی! قربون اون صداهایی که از خودت در می‌آری بشه مامان! فدای اون موسیقی لپت بشم که این‌قدر پسرم نازنازیه!» هوچی‌پوچی بلوزش را داد بالا و شکمش را خاراند و گفت: «نگاه کن! نگاه کن! دارم شکم رو می‌خارونم!» مامان خندید و کف دست راستش را روی قلبش گذاشت و گفت: «آخ آخ! بمیره مامان که شکم پسرش خارش گرفته. من مرگ بگیرم که شکم ناز پسر خودم می‌خاره.»



و بالاخره یکی کتابش را بست و بچه‌مگس
و بابامگس و مامانمگس را له ...





نشر هوپا همگام با بسیاری از ناشران بین‌المللی از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، چرا که:
نور را کمتر منعکس می‌کنند و چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود.
سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب راحت‌تر می‌شود.
و مهم‌تر اینکه برای تولید این کاغذها درختی قطع نمی‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر